

B

Bādūsbanids

The **Bādūsbanids** and their successors ruled between 45/665 and 1006/1597 in a cluster of forested and mountainous towns and villages in western Māzandarān and Daylamān.

Bādūsban I b. Gīl Gāvbāra, the eponymous founder of the dynasty, claimed descent on the patrilineal side of his family from Fīrūz, a “rebel” Sāsānid prince who in the early part of the sixth century ruled independently over the Caspian province of Gīlān. According to Ibn Isfandyār, a historian of the early seventh/thirteenth century, Fīrūz was widely considered the second son of the Sāsānid prince, Jāmāsp b. Kavād I, a younger brother of king Khusraw I Anūsharwān (r. 531–79). Fīrūz’s son and successor, Gīlān-Shāh, spent much of his life in Gīlān and western Māzandarān, where he had a reputation as a conqueror and military powerbroker. In the early part of the seventh century, Gīlān-Shāh’s son, Gīl (also known as Gāvbāra), was recognised by king Yazdgird III (r. 632–51) as hereditary governor of Gīlān and western Māzandarān (Ibn Isfandyār, 1:153–4; Āmulī, 27; Mar’ashī,

7–10). Two sons, Dābūya and Bādūsban, survived Gīl. Dābūya (the elder of the two brothers) and his successors, known as the Dābūyids, remained in power in eastern Māzandarān up until 141/758 when ‘Abbāsīd troops in Khurāsān and Rayy invaded their capital of Sārī. This forced the last Dābūyid ruler, Ispahbud Khurshīd, to take refuge in Daylamān, where he committed suicide in 144/761 (al-Ṭabarī, 10:137; Ibn Isfandyār, 1:175–7; Āmulī, 29–30; Mar’ashī, 12–14, 157–8; Zaryāb, *Mulāḥizātī*, 83; Madelung, 198–9). With Khurshīd’s death, the rule of the Dābūyids over eastern Ṭabaristān came to an end.

Dābūya’s younger brother, Bādūsban I, brought Rūyān under his control in 45/665–6 and ruled there for three decades. According to Ṣahīr al-Dīn Mar’ashī, who wrote his chronicle in the latter part of the ninth/fifteenth century, we know that Bādūsban I was succeeded by more than thirty local rulers who claimed him as a forebear. Bādūsban’s descendants remained in control of Rūyān and Daylamān until the summer of 881/1476 (Mar’ashī, 158–60). As reconstructed by Awliyā’ Allāh Āmulī (fl. 750/1349) in

می‌شود (مثلاً نک: طبری، ۱۴۰/۴). به هر حال، بادوسپانیان رویان به بادوسپان برادر دابویه منسوبند و هر دو فرزند جیل گاو باره فرمانروای گیلان و طبرستان در پایان عصر ساسانیند. از این رو، آنان را گاواریان نیز نامیده‌اند. برخی از مورخان نسب گاو باره را به ساسانیان رسانده‌اند که به اقرب احتمال مجعول است (نک: زریاب، ۸۱، جم) و دوام حکومتشان تا سده ۱۱ ق/۱۷ م نیز بنا بر شواهد و قراین کافی نادرست می‌نماید (نک: ابن اسفندیار، ۱۷۸/۱)، که تقریباً به این معنی تصریح کرده است). به نظر می‌رسد که مورخان به اشتباه، حکومت استناداران رویان در سده‌های بعد را دنباله حکومت بادوسپانیان دانسته‌اند. تفصیل مطلب و اطلاعات و تحقیقات تاریخی درباره این خاندان و دابویان در ذیل گاواریان که عنوان عام این هر دو شاخه است، ارائه خواهد شد.

مآخذ: آیوزیان، ماریا، وام‌واژه‌های ایرانی میانه غربی در زبان ارمنی، تهران، ۱۳۷۱ ش؛ ابن اسفندیار، محمد، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۲۰ ش؛ زریاب، عباس، «ملاحظات درباره سلسله بادوسپانیان طبرستان»، تحقیقات اسلامی، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، س ۱، ش ۲، ص ۱؛ طبری، تاریخ؛ نیز:

Boyce, M., *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica, Tehran/Liège, 1977; Kent, R.G., *Old Persian Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven, 1953; MacKenzie, D.N., *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, 1971; Nyberg, H.S., *A Manual of Pahlavi*, Wiesbaden, 1974; Skjaervo, P.O., *The Sassanian Inscription of Paikuli*, Wiesbaden, 1983, vol. III(1).
صادق سجادی

بادیسینِ بِنِ حَمِوسِ، نک: زیری، بنی.
بادیسینِ بِنِ مَنصُورِ، نک: زیری، بنی.

بادیه، به معنای صحرا و بیابان، در مقابل حاضره، به معنای شهر و سکونتگاه. بادیه به منطقه وسیعی اطلاق می‌شده که محل آمد و شد اقوام کهن بوده، و پیش از گشایش کانال سوئز راه بازرگانی از غرب به شرق به شمار می‌رفته است. بادیه در غرب فرات از روستایی به نام بوکمال آغاز می‌شود و تا سوریه امتداد می‌یابد. آنگاه به مرزهای شرقی اردن و سپس به عربستان سعودی متصل می‌گردد و از این مکان تا شرق کویت امتداد می‌یابد و از آنجا تا شمال شرقی رود فرات کشیده می‌شود (نک: راوی، ۴۱-۳۷؛ موسیل، 503 ff.). در این گستره ۵ بادیه وجود دارد که عبارتند از: بادیه عراق، بادیه سوریه (شام)، بادیه اردن، بادیه نجد و بادیه جزیره.

بادیه عراق در غرب فرات قرار گرفته است و به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود: بخش شمالی که ودیان (جمع وادی) از یک سو در محاذات اراضی اطراف شهرستانهای انبار، کرلا، مثنی و از سوی دیگر در محاذات بادیه سوریه، اردن و عربستان سعودی قرار گرفته است. بخش جنوبی بادیه عراق از وادی الختر آغاز می‌شود و تا منطقه حیات ادامه می‌یابد. مرزهای بخش جنوبی این بادیه با اراضی اطراف

خطی در دانشگاه آکسفورد پایه‌گذاری، و در ۱۶۰۲ م گشوده شد (همو، ۳، ۳۳؛ «مآخذ»، 116). کتابها در آغاز به ۴ گروه موضوعی، شامل الهیات، حقوق، پزشکی و هنر تقسیم شد و از ۱۶۱۲ م روش قفسه‌بندی دیواری اجرا گردید. فهرست کتابها نخستین بار در ۱۶۰۵ م، و سپس در سالهای ۱۶۲۰، ۱۶۷۴، ۱۷۳۸ و ۱۸۴۳ م انتشار یافت و در این سال مقرر شد که کتابخانه از قوانین فهرست‌نویسی موزه بریتانیا پیروی کند (تامپسن، ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۷۷). در این دوران کتابها در هر موضوع بر حسب قطع تقسیم می‌شد. کتابهای رحلی به میزها زنجیر می‌گردید و کتابهای رحلی کوچک و وزیری در قفسه‌های بسته نگهداری، و کتب هم قطع هر رده بر اساس نام مؤلفان طبقه‌بندی می‌شد (همو، ۱۳۶).

کتابخانه‌ها دریافت نسخه‌های خطی اسلامی و شرقی و مجموعه‌های بررسیهای شرق‌شناسان در سده ۱۷ م گسترش بیشتر یافت («مآخذ»، 117-116). در ۱۸۸۲ م کتابخانه بادلیان، مستقل از موزه بریتانیا ۵۴ قاعده فهرست‌نویسی بر اساس قوانین انجمن کتابداران انگلیس تهیه کرد و مجموعه قوانین فهرست‌نویسی را در ۱۸۸۵ م تنظیم نمود و در ۱۸۹۳ م منتشر ساخت و در ۱۹۱۸ م ویرایش جدید فهرست مزبور را با افزایش شمار قواعد به ۶۸ انتشار داد (تامپسن، ۱۵۷). این کتابخانه در ۱۶۲۰ م، ۱۶'۰۰۰ کتاب، در ۱۷۰۰ م، ۳۰'۰۰۰ کتاب، در اواسط دهه ۱۹۷۰ م، ۳۵۰'۰۰۰ نسخه چاپی و ۵۰'۰۰۰ نسخه خطی (همو، ۱۳۳)، و در اواخر سده ۲۰ م، ۶'۱۰۰'۰۰۰ نسخه چاپی و ۱۵۴'۰۰۰ نسخه خطی داشت («جهان...»، 1536). در اواسط دهه ۱۹۹۰ م نسخه‌های خطی شامل ۲'۳۵۰ نسخه به زبان عربی، ۲'۵۳۰ نسخه به زبان فارسی، ۴۸۰ نسخه به زبان ترکی، ۳'۰۰۰ نسخه به زبان عبری، ۷۵ نسخه به زبان اردو و ۲۰ نسخه به زبان مالایایی بود («مآخذ»، 118).

مآخذ: افشار، ایرج، «یادداشت‌های سفر آکسفرد»، آینده، تهران، ۱۳۶۶ ش، ش ۱-۳؛ تامپسن، جیمز، تاریخ اصول کتابداری، ترجمه محمود حقیقی، تهران، ۱۳۶۶ ش؛ نیز: Bodleian Library and its Dependent Libraries, Oxford, 1999; Masson, A. and P. Salvan, *Les Bibliothèques*, Paris, 1961; *Middle East Sources*, ed. I.R. Netton, England, 1998; *The World of Learning 1998*, Europa Publications Limited.
بروزمین

بادوسپانیان، عنوان خاندانی از فرمانروایان محلی رویان (رستم‌دار) در شمال ایران میان گیلان و دیلمستان و طبرستان در دو قرن اول هجری. بادوسپان مرکب از دو جزء «پاتکوس» فارسی میانه به معنی ناحیه، استان، و «بان» فارسی میانه متأخر از ریشه باستانی «پا» به معنی پاییدن، و روی هم به معنی نگاهبان استان یا استنادار (استندار) است (نیبرگ، 158/III؛ مکزی، 17؛ کنت، 194؛ برای صورتهای پارتی مانوی و فارسی میانه مانوی و متأخر و ارمنی، نک: مکزی، 67؛ بویس، 66-67؛ شرو، 117؛ آیوزیان، ۱۴۶). بنابراین، بادوسپان اصلاً عنوان و منصب بوده، و هر یک از نواحی چهارگانه قلمرو ساسانیان، مانند نیمروز یک بادوسپان داشته است (زریاب، ۷۹). این منصب و عنوان در دوره فتوح ایران توسط مسلمانان نیز دیده

JOURNAL ASIATIQUE

RECUEIL TRIMESTRIEL

DE MÉMOIRES ET DE NOTICES

RELATIFS AUX ÉTUDES ORIENTALES

PUBLIÉ PAR LA SOCIÉTÉ ASIATIQUE

TOME CCXXVIII

Badushbaniter



PARIS

IMPRIMERIE NATIONALE

LIBRAIRIE ORIENTALISTE PAUL GEUTHNER

RUE VAVIN, N° 12 (VI)

MDCCCXXXVI

1906

- Muzum...
- Bavenditer,
- ~~Savanditer~~
- Badushbaniter
Ispelibar

Not: Malak "Bavenditer" pretindedar.

scene of a settlement by Khusraw I Anūshirwān of captives from northern Syria. Mounds near and in modern Badra represent the older city, which was ruined by floods, pestilence or war.

Bibliography: *Bibl. Geogr. Arab.*, ed. de Goeje, *passim*; Yāqūt, i, 459; G. Hoffmann, *Auszüge aus syr. Ahten pers. Märtyrer*, Leipzig 1880, 69; Nöldeke, in *ZDMG*, 1879, 101; the same, *Gesch. d. Araber und Perser zur Zeit der Sasaniden*, 1879, 239; Le Strange, 63 f., 80; E. Herzfeld, in *Memnon*, 1907, 126, 140; 'Abd al-Razzāk al-Ḥasanī, *al-'Irāq ḥadīm^{an} wa-hadīth^{an}*, Ṣaydā 1948.

(S. H. LONGRIGG)

BADRKHĀNĪ, THURAYYĀ (1883-1938) and DJALĀDAT (1893-1951), sons of Amīr Amīn 'Alī, eldest son of Badr-khān (died 1868), Prince of Bohtān (Djazīrat Ibn 'Umar) of the 'Azīzān family, who fought against the Turks for the independence of Kurdistān (1836-1845). The two brothers, born at Maqtala (Syria) died, the first in Paris and the second, as the result of an accident, in Damascus. Both devoted their lives to the Kurdish national cause, Thurayyā in the sphere of organisation and political propaganda and Djalādat mainly in the cultural field.

Thurayyā, after having obtained the Diploma in Agronomical Engineering at the University of Constantinople, began to lead a turbulent life, in which is mirrored the history of the national struggle of his people. In 1904 he was found guilty of plotting against the security of Turkey and sent to prison. He spent two and a half years in prison and in exile. After the Young Turks' *coup d'état*, he returned to Constantinople and started his newspaper "*Kurdistān*" in Kurdish and Turkish. In 1919, the newspaper was suspended and he was again thrown into prison, and condemned to death for having taken part in the preparation of a military revolt. He was pardoned and in 1920 banished. In 1922, however, he returned to the capital, where he organised a secret Kurdish revolutionary committee. He was condemned to death, and for the third time saw the inside of a prison. He made his escape and finally left Turkey in 1923. During the 1914 war, Thurayyā recommenced the publication of his newspaper in Cairo, where he also organised a Committee for Kurdish independence, which played a rôle in the drawing up of the Treaty of Sèvres (1919-20). As this diplomatic instrument, which envisaged an international Kurdish statute, remained a dead letter, Thurayyā resumed his revolutionary activities after the signing of the Treaty of Lausanne (1923), and in 1927, together with his supporters, he joined the National Kurdish League *Khoybūn*, which had just come into being. He returned to Syria in 1929, but in 1930 (the year of the great Kurdish revolt in Turkey) he was prohibited from living in the territories under French mandate and was obliged to expatriate himself to Paris, where he represented the *Khoybūn*. Among other things, the Kurdo-Armenian reconciliation dates from this period, and found in him a convinced and clever architect. In general terms, Amīr Thurayyā was the first Kurdish patriot to conduct a campaign in accordance with a programme and with modern political arguments, both by word of mouth and in print. Several pamphlets by him in various foreign languages are known.

Djalādat's career was less eventful than that of Thurayyā. He held a master's degree in Law of the University of Constantinople and completed his studies in Munich. In 1927, he was elected the first

president of the *Khoybūn*. In 1935, he took part in an attempted Kurdish rising in Turkey, which he entered with Hājō Aghā. After the failure of this undertaking he settled in Damascus. There he devoted himself to literary work and from 13 May 1932 to 1935, and again in 1941-43, published the review *Hawār* (Summons), in French and Kurdish. (Djalādat produced a Kurdish alphabet in Latin characters, which began the work of unification of *Kurmāndjī* Kurdish). Furthermore, the review contributed to the rebirth of the popular literature, sought to reconcile the tribal chieftains and the men of letters, whom the former held in suspicion, and prepared educational material, publishing "booklets" (spelling-books, readers and books on religion; in all 12 appeared). During the last war, Djalādat also published the review *Runāhi* (Light).

Bibliography: autobiographical notice of the Amīr Thurayyā; W. G. Elphinston, *The Emir Jaladet Aali Bedr Khan*, in *RCAS*, 1951, 91-3; M. Shālīṭa and Y. Malik, *Dhikrī al-Amīr Djalādat Badr Khān* (1897-1951), n.p. or d.; P. Rondot, *Les Kurdes de Syrie, in France Méditerranéenne et Africaine*, i, 1939; *Sharaf-nāma*, Cairo ed., 156-191; Muḥ. Amīn Zakī, *Ta'rikh al-Duwal wa'l-Imārāt al-Kurdiyya*, Cario 1945, 363-6; B. Nikitine, *Les Kurdes*, s.v. (B. NIKITINE)

BĀDŪRAYĀ, under the 'Abbāsīd Caliphate a district south-west of Baghdād, the land south of the Nahī Ṣarāt, a branch of the Euphrates canal Nahr 'Isā [q.v.]. The Ṣarāt separates it from the Kaṭrabbul district; the southern part of the western half of Baghdād (the so-called town of al-Manṣūr) as well as the suburb of Karkh were situated within the bounds of the district of Bādūrayā; the latter formed, like the district of Kaṭrabbul, a subdivision of the circle of Astān al-'Alī.

Bibliography: Muḥaddasī, iii, 119, 120; Ibn Khurradādhbih, 7, 9, 235, 237; Balādhurī, *Futuḥ*, 250, 254, 265; Yāqūt, i, 460; Streck, *Babylonica: nach den arab. Geogr.* (1900), i, 16, 19, 23; G. Le Strange, *Baghdad during the Abbasid Caliphate* (1900), 50-1, 315; Le Strange, 31, 66, 67, 80, 82. (M. STRECK*)

× **BĀDŪSBĀNIDS** (PĀDUSBĀNIDS), minor Caspian dynasty, noteworthy for its longevity (45-1006/665-1599) as well as for that of its princes, some of whom reigned for 50 years. Its power in Ṭabaristān (Māzandarān) extended to Rustamdār, Rūyān, Nūr and Kudjūr. Its origins are traced to Gāwbāra who came from Armenia in the time of Yazdigird III, who appointed him governor. He had two sons, Dābūya and Bādūsbān, established respectively in Gilān and Ṭabaristān, the former being the eponymous ancestor of the Dābūwand dynasty (40-144/660-701), and the latter that of the Bādūsbānids. The history of this latter dynasty is given in an excellent résumé by Rabino [see AFRĀSIYĀNIDS], including a genealogical table with some forty names with numbers indicating their order. There exists, furthermore, a *Tarikh-i Rūyān* (T.R.) by Mawlānā Awliyā Allāh of Āmul, written for Fakhr al-Dawla Shāh Ghāzī b. Ziyār (died 786/1384) which does not cover the whole of the period of the dynasty as described in Rabino. On the other hand, it contains abundant details on the internal life of the dynasty, so that these two sources, therefore, admirably complement each other. We learn, for example, that two major revolts took place in Ṭabaristān against the Arab occupation; one in the time of 'Umar b. al-'Alā, was the joint work of the *iṣfahbad* Shahrwīn Bāwand and Shahrīyār Bādūsbān

EL I c., s. 871-872, 1960 (LEIDEN)

E.J. BRILL

دانشنامه جهان اسلام، (۱)، تهران، ۱۳۷۵، IRICA 3649151375

بادوسپانیان

۱۶۸

پاورقی؛ یوستی، ص ۲۴۵). مملکت ایران در زمان ساسانیان گاهی به چهارناحیه (از روی چهار جهت اصلی) تقسیم می‌شده است که در رأس هر کدام یک «پات کوسپان» یا «پادوسپان» قرار داشته است. به گفته تومارترسونی، مورخ ارمنی، فرستادگان خلیفه (به ارمنستان) «پات گوسپان» خوانده می‌شدند (یوستی، همانجا). به گفته طبری، در ۲۱، که مسلمانان به اصفهان حمله کردند، نام «ملک اصفهان» «فادوسفان» بود؛ اما گویا فادوسفان در اینجا عنوان بوده است نه نام، مانند کلمه «استندار» که باز به همین مناسبت در طبری مذکور است (سلسله اول، ص ۲۶۳۸-۲۶۳۹). به عقیده مارکوارت (ص ۳۰) این شخص شاید فادوسفان «نیمروز» بوده است.

«رویان» نام ناحیه‌ای وسیع در جنوب دریای خزر، میان گیلان و دیلمستان از مغرب، طبرستان از مشرق، و کوه‌های البرز از جنوب بوده است. به گفته ابن فقیه (ص ۳۰۳)، شهرهای لاریز و شالوس (چالوس) و شرز و ونداشورج جزو رویان، و از آمل تا رویان دوازده فرسخ و از گیلان تا رویان نیز دوازده فرسخ بوده است. یاقوت رویان را گاهی «مدینه» و گاهی «کوره واسعة» می‌خواند و شهر «کجه» (کجور) را حاکم‌نشین رویان می‌داند. «شهر» یا «مدینه» خواندن رویان به اعتبار معنی قدیمی این کلمه در فارسی است، زیرا «شهر» به معنی ناحیه و مملکت هم به کار می‌رفته است. ناحیه رویان را بعدها، از قرن هفتم تا زمان صفویه، رستمدر هم گفته‌اند. احتمال می‌رود که رستمدر صورت دیگری از استندار باشد، زیرا این ناحیه از قرن چهارم به بعد به وسیله فرمانروایانی اداره می‌شد که استندار خوانده می‌شدند. این کلمه در زبان عامه به «رستمدر» که معروفتر و آشناتر بود، بدل گردید و بعدها این اسم نیز فراموش شد. همچنین به گفته او از آمل تا رویان دوازده فرسخ و از گیلان تا رویان دوازده فرسخ بوده است. و شهر «کجه» (کجور) را حاکم‌نشین رویان می‌داند. «شهر» یا «مدینه» خواندن رویان به اعتبار معنی قدیمی این کلمه در فارسی است، زیرا «شهر» به معنی ناحیه و مملکت هم به کار می‌رفته است.

به زعم مورخان متأخر، جد خاندانی که آن را بادوسپانیان یا آل بادوسپان یا «گاوباریان» (گاوبارگان) می‌خواندند بادوسپان (پادوسپان) نام داشته است. به نوشته ابن اسفندیار، بادوسپان پسر گاوباره (نام اصلیش جیل) پسر جیلانشاه پسر فیروز پسر نرسی پسر جاماسپ پسر فیروز پادشاه ساسانی بوده است. بنا به حکایت ابن اسفندیار، جاماسپ، پس از مرگ پدرش فیروز، با سلطنت برادرش قباد (پدر خسرو اول معروف به انوشروان) مخالف بود و از سلطنت برادر دیگرش، بلاش،

(حک: ۱۹۳-۱۹۸). در حضرة صورتی به دست آمد که طبق آن عایدات طسوج بادوریا ۳،۵۰۰ گز گندم (به نوشته هینس، ص ۶۹: یک گز گندم معادل ۲،۹۲۵ کیلوگرم)، و ۴،۰۰۰ گز جو و یک میلیون درهم بوده است (قدامه بن جعفر، ص ۲۳۶-۲۳۷). در ۲۷۵، موفق، برادر معتمد عباسی، سردار خود طایی را، که شرطه بغداد بود، به بند کشید و اموال او را، که در کوفه و سواد و پیرامون جاده خراسان و سامرا قرار داشت و مشتمل بر خراج بادوریا و قطربل و مسکن نیز بود، ضبط کرد (ابن اثیر، ج ۷، ص ۴۲۹، ۴۳۲). حمزه اصفهانی (ص ۱۸۹) می‌گوید: «در ۹ رمضان ۳۱۶، مردمان قصرین هتیره به بغداد درآمدند و در بازارها فریاد کشیدند و مردم را برانگیختند و از باز شدن دکانها ممانعت کردند. گروهی از عامه نیز بدیشان پیوستند و به مستغلی، که روبروی اقامتگاه سلطان بود، روی نموده آن را سوزانیدند، و قبه‌ای نیز در همانجا ویران ساختند و با سلطان در سخن درشتی کردند و با نستهای دروغ او را ندا زدند، از آنجا به سوی دیوان «بادوریا» آمدند و همه دفاتر حساب را که از آغاز خلافت عباسیان در آنجا بود، سوزانیدند».

منابع: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت ۱۹۶۵-۱۹۶۶؛ ابن خردادبه، کتاب مسالک و الممالک، چاپ دخویه، لیدن ۱۹۶۷؛ ابن فقیه، مختصر کتاب البلدان، چاپ دخویه، لیدن ۱۸۸۵، چاپ افست بغداد ۱۹۶۲؛ ابن مزاحم، پیکار صفین، چاپ عبدالسلام محمدهارون، ترجمه پردیز اتابکی، تهران ۱۳۶۶ ش؛ احمد بن حبیبی بلاذری، فتوح البلدان، چاپ عبدالله انیس طابع و عمرانیس طابع، بیروت ۱۹۸۷/۱۴۰۷؛ حمزه بن حسن حمزه اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، تهران ۱۳۲۶ ش؛ قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، چاپ دخویه، لیدن ۱۹۶۷؛ محمد بن احمد مقدسی، کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، چاپ دخویه، لیدن ۱۹۶۷؛ والتر هیتس، اوزان و مقیاسها در اسلام، ترجمه و حواشی غلامرضا وهررام، تهران ۱۳۶۸ ش؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، چاپ ووستفالد، لایپزیگ ۱۸۶۶-۱۸۷۳، چاپ افست تهران ۱۹۶۵؛ احمد بن اسحاق یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت [بی تا].

/ حسین قرچانلو /

بادوسپانیان (پادوسپانیان / فادوسفانیان)، خاندانی ایرانی که به زعم بعضی از مورخان از قرن اول تا یازدهم هجری در ناحیه رویان، که بعدها رستمدر خوانده شد، حکومت کرده‌اند. این نام از کلمه پهلوی «پات کوسپان» مرکب از «پات کوس» به معنی سرزمین و پسوند «پان» (= «بان») در فارسی امروزی) به معنی دارنده و نگاهبان است. تئوفیلکتوس، مورخ روم شرقی قرن هفتم میلادی، آن را به «کلیماتارکس»^۱ (حاکم) ترجمه کرده است (نولدکه، ص ۱۵۲،